عظمت و جلالت نوشروان با آنکه از دین بیگانه بود در عدل
اولولق منقبتی وکلدر نوشروانک انکله که دیننده یاد ایدیکم عدلده

و راستی یگانه بود لاجرم سرور کاینات علیه افضل الصلوات
طوغرولقده نظیر یوغیدی لاشک کایناتک سروری

تفاخر کنان می گفت ولدت انا فی زمن السلطان العادل **شعر**
فخر ایدرک ایدردی که طوغولدم بن سلطان عادلک زماننده

پیمبر که در عهد نوشیروان / برخ گشت چشم و چراغ جهان
پیغمبر که نوشیروانک زماننده / یوزیله اولدی جهانک گوزی و چراغی

چه خوش گفت آن ناصح نیکخواه / بخویش آن دل ستمکاره شاه
نه گوزل دیدی اول ایولک دیلیجی ناصح / اول ظالم پادشاهک کوکلنه

که از ظلمت ظلم اندیشه کن / پی آزمودن عدل را پیشه کن
که ظلمک ظلمتندن اندیشه ایت / صنامقده لکن عدلی پیشه ایله

اگر عدلت از ظلم ناید فره / دگر باره باز ده ظلم فره
اگر عدلک ظلمدن اوتوزسه / بر کره دخی آیاغنی ظلم یولنه قوی

در تواریخ چنانست که پنج هزار سال سلطنت عالم تعلق بگبران
تواریخده شویله در که بش بیک ییل عالمک سلطنتی کافرلره

و مغان داشت و این دولت در خاندان ایشان بود زیرا که با رعایا
و مغلره تعلق ایتدی و بو دولت انلرک خاندانلرنده ایدی زیرا که رعایا ایله

عدل می کردند و ظلم روا نمی داشتند در خبر است که خدای تعالی
عدل ایدرلردی و ظلمی روا طوتمزلردی خبرده کلمشدر که حق تعالی

بداود عم وحی کرد که قوم خویش را بگوی که پادشاهان عجم را
داوده عم وحی ایتدی که کندو قومکه سویله که عجم پادشاهلرینه

بد نگویند و دشنام ندهند که ایشان جهان را بعدل آبادان کردند
یاوز سویلمیه لر و سوکمیه لر که انلر جهانی عدل ایله معمور ایتدیلر

قطعه تا بندگان من در وی زندگانی می کنند
تا بنم قوللرم انده دیرلک ایده لر

عدل

عدل و انصاف دان نه کفر و نه دین
عدلی و انصافی بیل کفری و دینی دکل

انچه در حفظ ملک در کارست
اول که مملکت حفظنده ایشده در

عدل بی دین نظام عالم را / بهتر از ظلم شاه دین دار است
دینسز کشینک عدلی عالمک نظامنه / یک کدر دیندار پادشاهک ظلمندن

حکمت قرین پادشاه حکیم فکرت پیشه باید نه ندیم هزل
پادشاهک قرینی فکرتی اندیشه اولان حکیم کرک مسخره لک

اندیشه زیرا که از ان بدرجات کمال رسد و زین بدرکات نقصان
اندیشه سی اولان دکل زیرا که انده کماله درجه لرینه ایرر و بونده نقصانک

گراید **قطعه** هر نکته که اید از لب دانندگوهر است
میل ایدر / هر نکته که کلور عالمک لبنده بر گوهردر

خوش آنکه ساخت گنج گهر درج سینه را
نه خوش اولدر که دوزدی لؤلؤ خزینه سی سینه حقه سینی

دانا دل از جواهر حکمت خزینه ایست
عالمک کوکلی حکمت جواهرندن بر خزینه در

از خویشتن مدار جدا این خزینه را **حکایت** با مدادی مؤبد
کندکدن ایرمه بو خزینه یی / طاکله موبد

پادشاه هم عنان موکب وی در دفع فضلات قوایم خود را
پادشاهله برابر یوریدی اول مرکبک فضلاتی دفع ایتدی کندو ایاقلرینی

از دم تا سم بیالوده تشویش تمام بوی راه یافت در ان اثنا
قویروغندن طرناغنه دک بولاشدردی تمام تشویش اکا یول بولدی اول اثناده

قباد وی از ادب دکانی ملوک و هم عنانی سلاطین سوال کرد گفت
قباد انکا ملوکک ادبی و سلطانلرله برابر یورمه سندن سوال ایتدی دیدی

یکی انست که در ویشی که بامداد با پادشاه سواری خواهد کرد
برسی اولدر که درویش که طاکله پادشاهله آتلنمق دیلیه

Copyright © King Saud University